بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 4/3/1387

بحث سر مفهوم وصف بود در اینجا دومرحله بحث باید بشود، یکی آیا وصف به نحو سالبه کلیه مفهوم دارد دوم اینکه آیا به نحوه سالبه جزئیه مفهوم دارد،بحث ما در مرحله اول بود ثبوت و عدم ثبوت مفهوم وصف به نحو سالبه کلیه،گفتیم ما دلیلی بر ثبوت مفهوم وصف به نحو عام نداریم بله در جایی که مقام مقام تحدید باشد در آن جور جاها وصف مفهوم دارد از اینجور نکاتی که در مفهوم شرط هم گفتیم و قرائن خاصه میتواند مفهوم داشته باشد عین همان هم در مفهوم وصف هست ولی یک امر عامی که اقتضای مفهوم به نحو کلی برای وصف بکند به نظر نمیرسد آقایون از عبارتهایی از علما استفاده کرده بودن که ارتکاز علما بر ثبوت مفهوم وصف هست ، ما میخواستیم ببینیم این عبارتها اثبات مفهوم وصف را میکند و میشود به آقایون نسبت داد یا نمیشود؟ خوب یکسری بحثهایی را طرح کردن من جمله فرموده بودن که اگر وصف مفهوم نداشته باشد ما در اکرم العلماء الطوال نمیتوانیم قائل به تخصیص بشویم در حالی که آقایون میگن اکرم العلماء الطوال از باب تخصیص حکم هست، ما عرض میکردیم که اینکه شما میگفتید اکرم العلماء الطوال از باب تخصیص است یعنی اینکه این روایت دال بر وجوب اکرام علماء قصار نیست این جمله دلالت ندارد بر وجوب اکرام علماء قصار ، درست است چون با قیدی که موضوع حکم پیدا کرده است فقط به مقدار اکرام علمای طوال دلالت دارد و بیشتر از آن دلالت ندارد،اگه این را میگید درست است ولی ربطی به مفهوم ندارد ،مفهوم نفی حکم از ماادای مورد کلام هست نه عدم حکم و سکوت حکم از اثبات حکم، اگر شما میخواهید بگید نه بیشتر از آن یک چیز دیگه ای هم دال هست ،دال این هست که حکم در آن مورد هم ثابت نیست ، ما گفتیم همچین مطلبی را نمیفهمیم، و این هم ربطی به بحث انتفاء سنخ الحکم و شخص الحکم و این بحثهایی که در کلمات آقایون وارد شده بود که تخصیص به لحاظ انتفاء شخص الحکم هست ندارد ،نه، ما اینکه این دلیل دال بر وجوب اکرام غیر علمای طوال نیست این خیلی واضح هست ،این یک تقریب. تقریب دیگه بحث حمل مطلق بر مقید بود آقایون فرموده بودند اگر مفهوم وصف قائل نباشیم نمیتوانیم مطلق را بر مقید حمل کنیم، پاسخ داده بودن علما که در بحث حمل مطلق بر مقیّد در موردی که انجام میشود در شرایطش دارد مطلق و مقیّد هر دو عمومش عموم بدلی باشد ،وحدت سبب داشته باشند ،احراز وحدت حکم شده باشد در این صورت که حمل مطلق بر مقیّد بشود ، آنچیزی که سبب حمل مطق بر مقیّد میشود وحدت حکم هست که احراز شده و با وحدت حکم انتفاء شخص الحکم بحث حمل مطلق بر مقیّد را پیش میکشیم،ما عرض میکردیم در بحث حمل مطلق بر مقیّد در واقع دو مطلب مد نظر هست، حمل مطلق بر مقید یکی این هست که مطلق و مقید متنافی هستند این یک مقدمه ،مقدمه دوم این هست که مطلق قرینه تصرف بر مقیّد نیست ،مقید قرینه تصرف بر مطلق است یعنی بین مطلق و مقیّد جمع عرفی وجود دارد و آن جمع عرفی هم تصرف در مطلق به قرینه مقیّد هست ، این هم نکته دوم،بعضی چیزها مربوط به مقدمه اول هست بین اینها تنافی وجود داشته باشد مثلا این قیدی که آقایون تعبیر میکردند که عمومشون بدلی باشد ،بدلی بودن عموم عمدتا دخالت دارد در اینکه اینها تنافی داشته باشند و الا اگر بدلی نباشد عمومیّتشون شمولی باشد در عمومیت شمولی تنافی بینشون وجود ندارد میگه علما را اکرام کن از آن طرف هم میگه علمای طوال را اکرام کن ،مانعی ندارد علمای طوال را اکرام کردن با علما را اکرام کردن، همه علما واجب الاکرام باشند قهرا علمای طوال هم واجب الاکرام هستند دیگه ،آنجا دیگه هیچگونه تنافیی بین اینها نیست مگر قائل به مفهوم بشیم ، آنجایی که عمومیت عمومیّت شمولی باشد درست است این حرف شما ولی محطّ کلام در بحث حمل مطلق بر مقیید آنجا نیست بلکه د رجایی است که عمومیّتشون عمومیّت بدلی باشد و با فرض عمومیّت بدلی ما تنافی را احساس میکنیم، خوب حالا ببینیم تنافی به چه جهت هست عرض شد که آقایون فرمودند که تنافی به خاطر وحدت حکم است ما عرض میکردیم تنافی بین مطلق و مقید به خاطر ظهور دیگری است که آن ظهور تنافی را ایجاد کرده است ،ظهور مطلق در بیان تمام الوظیفه بودن با ظهور امر مقیّد در واجب تعیینی بودن آن مقید ظهورش در وجوب تعیینی،این دوتا باهمدیگه تنافی دارند،هرجایی که یکی از این دوتا ظهورها وجود نداشته باشد تنافی برطرف میشود، اگر یک جایی مطلق ما در مقام بیان تمام وظیفه نباشد مثل در مستحبات ، آنجا تنافی نیست، یا مقیدش ظهور در وجوب تعیینی نداشته باشد چون هیئتی که دال بر وجوب است مثلا دال بر استحباب باشد یا ظهور در افضل افراد واجب باشد، امثال اینها اگر یک جایی به قرینه ای و امثال اینها خوب اینها تنافی برطرف میشود ،این دوتا امر با هم تنافی پیدا میکنند،به همان مناطی مطلق نفی شیئ دیگری غیر از مقیّد میکند فرض کنید اگر گفتیم اذا ظاهرت فاعتق رقبة ،امر به اعتاق رقبه نفی وجوب صوم میکند مثلا به همان بیان هم نفی وجوبش شیئ زائدٍ معتبرٍ فی عتق الرقبه را میکند ، به همان بیان یعنی نکته ای که وجوب یک شیئ اجنبی از عتق رقبه را نفی میکند وجوب یک قید وشرطی که حالا به نحو وحدت مطلوب به نحو تعدد مطلوب در عتق رقبه معتبر باشد آنها را هم نفی میکند، گاهی اوقات آن وحدت حکم ممکن است دخالت داشته باشد در آن مقدمه دوم ، اینکه ما مطلق را به قرینه مقیّد ازش رفع ید میکنیم ، از مطلق رفع ید میکنیم به قرینه مقید به جمع عرفی قائل میشیم به دلیل اینکه وحدت حکم دارد چون وحدت حکم دارد میگیم عرف مقید را دلیل در تصرف در ظهور مطلق میگه ، اینها یک چیز را میخواهند بیان کنند قسمتیشون را در مطلق بیان کرده ، تمامش را نخواسته بیان کند مثلا در مقید بقیه اش را بیان کرده است، حالا چجوری این را تحلیل بخواهیم بکنیم آن در بحث حمل مطلق بر مقیّد باید بحثش بکنیم چون آن خودش نیاز به دقت زیادی دارد، ولی عرض من این هست که در جایی میتوانیم جمع عرفی کنیم میتواند جمع عرفی وجود داشته باشد که ناظر به یک مطلب باشد ،جمع عرفی فرع این است که اینها یکچیز را میخواهند بیان کنند ،بین اعتق رقبةً با صوم نمیتوانیم جمع عرفی کنیم چون دوتا چیز مختلف هستند پس آنچیزی که دخالت دارد یعنی وحدت حکم درش دخالت دارد در مقدمه دوم است که جمع عرفی است ،که بین مطلق و مقید جمع عرفی وجود دارد و مقیّد قرینه تصرف در مطلق است نه در مقدمه اول این یک مقداری اینجا قاطی شده است ،حمل مطلق بر مقید دو مقدمه داشت یکی اینکه بین مطلق و مقید تنافی وجود دارد ، برای رفع تنافی هم جمع عرفی وجود دارد و این جمع عرفی هم به این هست که مقید قرینه تصرف بر مطلق باشد وحدت حکم در مقدمه دوم اگر دخالت داشته باشد دخالت دارد، عرض من این هست که اگر قرار باشد دخالت داشته وحدت حکم در حمل مطلق بر مقید در مقدمه دومش دخالت دارد نه در مقدمه اول،و آنی که اینجاها محطّ نظر هست مقدمه اول هست ،علی ایّ تقدیر تنافی بین مطلق و مقیّد ربطی به بحث مفهوم ندارد آن مطلب درست است که آقایون فرمودند که این مربوط به بحث مفهوم نیست ،همینجور هم هست ،بنابراین خلاصه بحث حمل مطلق بر مقید در موردی که حمل مطلق بر مقید میشود ربطی به مفهوم ندارد ، کلام دیگه ای که در کلمات آقایون وارد شده است و این را دلیل بر مفهوم گرفته اند این جمله است الاصل فی القیود أن تکون احترازیّه،اصل در قیود این است که احترازی باشد ،اگر این معنای اصل در قیود احترازی است یعنی اصل کلام این اس که مفهوم داشته باشد پس قاعده اولیه در وصف مفهوم داشتن است ،این اصالة الاحترازیه همان اصالة المفهوم است که ما هم همین را میخواهیم ما گه نمیخواهیم بگیم همیشه باید مفهوم داشته باشد ما میخواهیم بگیم اصل این است که مفهوم داشته باشد یک جای خاصی مفهوم نداشته باشد منافات با عرض ما ندارد ،آقایون اینجور میخواهند بفرمایند، اینجا در پاسخ اینطوری ذکر شده است مرحوم اقای صدر در حلقات به این بحث اشاره میکنند و محور قرار دادن و آن این است که قاعده احترازیّت القیود غیر از مفهوم هست،و اینجوری بیان فرمودند گفتن احترازیّت القیود مربوط به انتفاء شخص الحکم است و مفهوم مربوط به انتفاء سنخ الحکم است،و اینجور بیان کردن که ما در واقع یک ظهور حال متکلم داریم در اینکه آنچیزی که اثباتا ذکر میکند ثبوتا در حکمش دخالت دارد ، اگر ثبوتا در حکمش دخالت نداشت اثباتا ذکر نمیکرد و بنابراین این ظهور ظهور تطابق بین مقام اثبات و ثبوت ما یذکره اثباتا دخیل فی الحکم ثبوتا ، این ظهور مناط قاعده احترازیّت قیود است و مربوط به شخص الحکم است ولی مفهوم مربوط به انتفائ سنخ الحکم هست و نکته اش هم این نکات نیست این کلام اقای صدر است ،شاید از بعضی کلمات آقایون هم شبیه همین مطلب استفاده بشود ولی به این وضوح در کلام آقای صدر وارد شده است در کلمات آقایون دیگه شاید به این روشنی بحث باز نشده باشد ،برای روشن شدن این بحث ما در دومقام بحث میکنیم یم بحث در جایی که آن دلیل ما اطلاق شمولی داشته باشد یکی در جایی که اطلاق بدلی داشته باشد این را بررسی کنیم ببینیم چه شکلی است ،اگر گفتن اکرم العلماء الطوال ،خوب اکرم العلماء الطوال مرحوم آقای صدر میفرمایند که اصل این هست که در مقام ثبوت حالا برای اینکه واضحتر بشه وجب میگذاریم وجب اکرام العلماء الطوال در اینجا شما میگید قید طوال احترازی است یعنی اگر ثبوتا در حکم وجوب دخالت نداشت ذکر نمیشد، آقای صدر اینجوری بیان میکنند میگن این دلیل ناظر به یک وجوب هست میگه یک وجوب خاصی اینجا وجود دارد آن وجوب خاص فقط روی اکرام علمای طوال رفته است در مقام ثبوت شارع یک وجوبی را جعل کرده است آن وجوب روی علماء طوال رفته است اگر مفهوم جمله میداشت معناش این بود که هیچ وجوب دیگری روی علمای غیر طوال یا روی مطلق علما نرفته بود تمام وجوبهایی که د رارتباط با علما است همین یک وجوبی هست که اینجا وجود دارد آن هم موضوعش علمای طوال است این بنابر مفهوم ،ولی این مقدار استفاده نمیشود ،این استفاده میشود که وجوبی که این دلیل از او حکایت میکند آن وجوب فقط درمورد علمای طوال است،در مورد علمای قصار آن وجوب نیست خوب این تقریب کلام آقای صدر ،حالا در پاسخ این بیان باید بحث را بازبکنیم ببینیم بحث چی است ببینید شارع یک موقعی جعلی که میخواهد بکند روی یک عنوان کلی جعل میکند اراده نفس الامریی که دارد علما اگر همشون واجب الاکرام باشند تک تک علما شارع بایک جعل وحدانی تمام علما را وجوب اکرام روشون میبرد آیا این جعل در عالم لبّ و در عالم اراده یک جعل هست واقعا یا به عدد افراد علما منحل میشود فرض ما بحث عام شمولی است ، اطلاق شمولی است، پاسخ قضیه این هست که ...بقیه مطلب ضبط نشده است